

برخورد نزدیک از نوع سوم

پروسیم کارت

روزگار و ویروسی

Datcra

شماره ۴

خرداد ۱۴۰۵



100

FILM BY
DATRA

100

SERIES
2013
D

100

McStonnie
Director

N.23

COW OF WALL STREET

DATRA PRODUCTION PICTURES PRESENTS IN ASSOCIATION WITH DATRA FILMS "COW OF WALL STREET"
 CAST: BULL BEEFOTT • BEAR JORDAN • DONNIE AZOFF • NAOMI LAPAGLIA • CHANTAL HOFMAN
 MUSIC BY HANS ZIMMER • EDITED BY THE DATRA EDITOR • PRODUCTION DESIGN BY DATRA DESIGN
 DIRECTOR OF PHOTOGRAPHY RODRIGO PRIESTER AL. AMC • EXECUTIVE PRODUCER DATRA EXEC
 PIDDGOO OF PARETTEGE PREETO ASC. AMC • EXECUTIVE PRODUCER DATRA EXEC
 PRODUCED BY DATRA PRODUCER • WRITTEN BY DATRA WRITER
 DIRECTED BY DATRA

100

EMJAG
PRODUCTIONSRED GRANITE
PICTURES

100

100

فهرست مطالب

۱

مقدمه

• یادداشت سردبیر

۳

مقالات ماه

- سازه در غبار
- قارچ سمی
- برخورد نزدیک از نوع سوم
- علم بهتر است یا ثروت؟

۱۳

اخبار ماه

- و همچنان نفت
- شمارش معکوس
- طلا و نقره
- خوب بد زشت

۱۹

حواشی ماه

- پروسیم کارت
- پادشاه هفت اقلیم
- خاطره بازی
- برگه‌های سبز

۲۶

حوادث ماه

- خروج
- روزگار و بیروسی
- داستان یک تقابل

۳۱

ترین‌های ماه

- ویرانگرترین
- رومخ‌ترین
- دردسرسازترین
- بحث‌برانگیزترین

۳۵

مؤخره



می‌گویند آدمیزاد تنها

روی خشت می‌افتد و تنها زیر خاک می‌رود، فقط چند صبحی را بین این دو می‌گذرانند که مثلاً تنها نیست. اما خوب که نگاه کنیم، در طول عمر هم تنهایی.

بدترین اتفاقی را که تا به حال داشته‌اید، به خاطر بیاورید. در زمان

تحمل دردها و مصیبت‌هایش تنها نبودید؟ آیا درد از دست دادن‌ها، رفتن‌ها، ماندن‌ها و... را می‌توان با کسی قسمت کرد؟ واکنش نزدیکان‌مان در این اوقات چیزی بیشتر از دستی روی شانه یا در آغوش کشیدنی از سر لطف بوده است؟ اگر طرف مقابل‌مان خیلی متفکر و عاقل باشد، گپی دوستانه می‌زند و توصیه‌ای می‌کند. اما باز هم تو با کهکشان افکار و احساسات متناقضت تنهایی.

خب، حالا که چه؟ برویم یک گوشه و قنبرک بزنیم که «آی و وای که آدمیزاد شیرخام خورده، تنهاست»؟

نه، اصلاً... اتفاقاً روشن شدن این حقیقت باید ما را قوی‌تر هم بکند. وقتی این حقیقت را به درستی درک کنیم، تکلیف‌مان با خودمان روشن می‌شود؛ دیگر هیچ‌جا توقعی از هیچ‌کس نداریم. اگر در یک پرتگاه قدم بگذاریم، قبلش همه‌ی جوانب را سنجیده‌ایم و اصلاً محاسباتی در ذهن ما شکل نمی‌گیرد که اگر پای‌مان سرید، فلانی به کمک‌مان خواهد آمد و منتظر هیچ کمکی از احدی نخواهیم بود.

حقیقت تلخ اما محتوم زندگی را می‌پذیریم که خیلی وقت‌ها اولین اشتباه آخرینش خواهد بود و توقع، واژواشتباهی است که در قاموس ما آدم‌ها جا افتاده. داد و فغان از این واژه‌ی منحوس توقع! بی‌مبالغه بیش از نصف مشکلات‌مان از همین توقع است.

«من ازت توقع داشتم که این کار را بکنی.»

«ازت اصلاً توقع نداشتم؛ اصلاً.»

چند هزار بار این‌ها را شنیده‌ایم و گفته‌ایم؟ بی‌بروبرگرد مزخرف‌ترین حس دنیا، همین حس توقع است. دست خودت هم نیست؛ ناخودآگاهت آن را می‌سازد و ذهنت نسبت به آن شرطی می‌شود. یعنی یک چیزی در ذهن‌مان شکل می‌گیرد که طرف مقابل روحش هم از آن بی‌خبر است و ما توی این توده‌ی یک کیلو و خرده‌ای که در جمجمه داریم، می‌بریم و می‌دوزیم و توی خیال‌مان طرف را ملزم می‌کنیم که آن را انجام دهد و اگر طرف، آن کار را به کیفیتی که ما متصور بوده‌ایم انجام ندهد، حسابی به هم می‌ریزیم و دادگاهی‌اش می‌کنیم.



اما چرا؟ چرا باید حفره‌های ذهن‌مان را با چیزهایی پر کنیم که هیچ کنترلی روی آن‌ها نداریم؟ این هم از بدبختی‌های ما موجودات دویاست دیگر؛ از آن دسته بدبختی‌هایی که همه به آن دچاریم، همه از آن نالانیم و همه هم هیچ کاری برای درست‌شدنش نمی‌کنیم.

خب، بالاخره رسیدیم به داترا ۴. به چهارمین شماره رسیدیم و ما خیلی خوشحالیم که این پنجره بین ما گشوده شده و همچنان گشوده مانده است؛ از این بابت خداوند را شاکریم. در این مدت اتفاقات زیادی افتاد. تقریباً هر شماره را از دل قطعی اینترنت درآوردیم و کلی خون‌دل خوردیم تا نهال کوچک و تازه‌مان آسیب نبیند.

در این مدت کوشش کردیم رو به جلو حرکت کنیم؛ از اشتباهات درس بگیریم و نکات مثبت را حفظ کنیم. شماره‌ی اول به شما قول دادیم که مصداق «آبی که برآسود، زمینش بخورد زود» نباشیم. آب را کد نباشیم و کوشش‌مان این بوده که سر قول‌مان بمانیم. کلی حرف داریم؛ کلی مطلب. اما چه کنم که آقای صفحه‌آرا، همین الان هم دارد چپ‌چپ نگاهم می‌کند. پس باشد برای بعد...

به رسم همیشه قدردان و ممنونم از بروچه‌های تیم داترا؛ چه آن‌هایی که به‌شان دلگرمیم و چه آن‌ها که دورند ولی یادشان در دلمان است. ممنونم از رهام بخشائی گرامی برای تصویرسازی‌ها و همفکری‌هایش و سپاسگزارم از تیم سرمایه‌گذاری اهرم به‌خاطر اعتماد و همراهی‌شان.

زیاده‌عرضی نیست
محمد رضا نوری







دود و خاکستر؛ آوارهایی که مثل امواج، روی هم سوارند و آسمانی که دیگر آبی نیست. این‌ها میوه‌ی تلخ درخت جنگ‌اند. درختی که قدمتی به بلندای تاریخ بشر دارد و این روزها سایه‌اش روی سرمان حسابی سنگینی می‌کند. ملت‌ها بعد از جنگ در مواجهه با خرابی‌ها و ویرانی‌ها دو انتخاب دارند؛ ساختن و یا باختن. آلمان و ژاپن و کره، اولی را انتخاب کردند و افغانستان و بوسنی دومی را. شاید باورش برایتان سخت باشد، اما آلمانی که امروز قطب صنعت و اقتصاد اروپاست، روزگاری را از سر گذرانده که پایتختش تبدیل به یک مزرعه‌ی سیب‌زمینی بزرگ شده بود و مردم ترجیح می‌دادند وسایل‌شان را به‌جای مارک و فینیک^۱ با سیگار مبادله کنند. آلمانی‌هایی که آن روزها را به‌خاطر دارند می‌گویند مبادله شمعدان نقره با مقداری سیب‌زمینی اصلاً چیز عجیبی نبود. بله، آلمان پس از جنگ جهانی دوم ویران، ناامید و در سرآشویی سقوط بود. وضعیت مشابهی که ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها هم تجربه کرده‌اند. روایت تبدیل‌شدن از یک کشور مخروبه به کشوری تراز اول، داستانی بسیار آموزنده است که ما این روزها باید مرورش کنیم.

وارثان کوه فیجی^۲

تابستان ۱۹۴۵، مردم ژاپن در حالی روز را شب می‌کردند که کشورشان عملاً نابود شده بود و در اثر انفجار هسته‌ای، بخشی از خاکشان برای همیشه می‌رفت که بلااستفاده بماند. اما سخت‌کوشی از خصایص تاریخی ژاپنی‌هاست. موقعیت جغرافیایی و نبود منابع طبیعی در طول تاریخ، به این ملت درس سخت‌کوشی داده بود. شاید اگر آن‌ها در قلب جاده ابریشم و محل اتصال شرق و غرب عالم بودند، به سخت‌کوشی عادت نمی‌کردند. این‌گونه بود که ملت سرزمین آفتاب، بعد از تسلیم ژاپن، تصمیم گرفتند به جای زندگی در حسرت گذشته، برای ساختن آینده تلاش کنند.



۱. از واحدهای خرد پول آلمان تا قبل از سال ۲۰۰۲.

۲. این کوه نماد کشور ژاپن است و برای آن‌ها مظهر استقامت و ایستادگی است.



آن‌ها شکست را انکار نکردند و به‌جای آن رویکردشان را تغییر دادند و بار دیگر هویت فرهنگی‌شان را با هم مرور کردند؛ نظم، مسئولیت‌پذیری، کار جمعی و احترام به آموزش، سلاح‌هایی بودند که ژاپن برای جنگ جدید به آن‌ها نیاز داشت.

آموزش، آموزش، آموزش

ژاپن می‌دانست که منابع طبیعی ندارد و باید روی منابع انسانی‌اش سرمایه‌گذاری کند؛ برای داشتن منابع انسانی خوب، باید خوب آموزش داد. تمام داستان‌هایی که از احترام فوق‌تصور چشم‌بادامی‌ها به معلم و امر تعلیم شنیده‌ایم، از همین روزها آغاز شده است. معلم‌ها پیش‌قراولان نسلی بودند که باید ژاپن را زنده می‌کردند. دولت با سرازیرکردن بودجه و ایجاد فیلترهای مناسب برای آموزش، شرایطی ایجاد کرد که فقط بهترین‌ها بتوانند معلم باشند و بهترین‌ها، بهترین‌ها را ساختند. در عرض یک دهه، لشکری از متخصصان، مهندسان و تکنوکرات‌ها آماده بودند تا مرهمی باشند بر پر و بال شکسته‌ی کشورشان.

کایزن؛ پیشرفت کوچک اما مداوم

ژاپنی‌ها می‌دانستند که تنها آموزش کافی نیست. آن‌ها باید رویکردشان در کار را هم تغییر می‌دادند؛ پس تصمیم گرفتند معنای کار را برای مردم تغییر دهند. آن‌ها یاد گرفتند که جهش ناگهانی، فقط محصول شانس و بسیار نادر است. اما می‌توان با پیشرفت‌های کوچک اما منظم و مداوم، موفقیت را تضمین کرد. دیدگاهی که بزرگان ما نیز بر آن تأکید داشتند و سعدی علیه‌الرحمه چه خوش گفت که، قطره‌قطره جمع گردد وانگهی دریا شود. این‌گونه بود که این مردم سخت‌کوش، با تصحیح فرهنگ کار به موفقیت‌های چشمگیر رسیدند.



آن‌ها آموختند که موفقیت محصول کار گروهی است و قهرمان‌سازی، می‌تواند سمی مهلک برای یک اجتماع باشد. البته همان‌طور که در قسمت قبل اشاره شد، این خصایص نیکوی اخلاقی برآمده از سرمایه‌گذاری افراطی روی آموزش بود. برای اینکه وفاداری سازمانی یک ارزش تلقی شود، باید جهان بینی فرد دگرگون شود و گرنه تا وقتی که مردم یک جامعه درک نکنند که همه، مسافران یک کشتی واحدند چیزی از پیش نخواهد رفت؛ و چقدر حرف نهفته در همین چند بند برای ملت ما وجود دارد.

درس‌هایی که باید بیاموزیم

داستان سازندگی ژاپن برای هر ملتی، هرچند موفق، باز هم درس‌های فراوانی دارد. مسیری که ژاپن از تابستان بعد از حادثه هیروشیما و ناکازاکی تا به امروز پیموده، به ما می‌آموزد که توسعه قبل از هر چیزی امری ذهنی است. کشورها ابتدا در اذهان مردم ساخته می‌شوند و بعد در کارخانه‌ها. ما باید بیاموزیم که آموزش مهم‌تر از منابع طبیعی است و نظم اجتماعی یک سرمایه‌ی اقتصادی است. نمی‌دانم، ولی شاید اتفاقات اخیر ما را از خوابی ۲۵۰۰ ساله بیدار کند. به امید آن روز.

DATRA



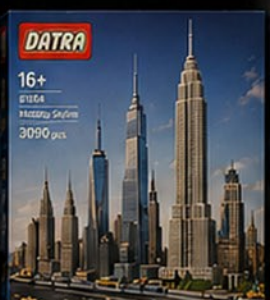
2,899,000



2,739,000



2,999,000



2,199,000



1,999,000



1,399,000



1,499,000



1,349,000



1,499,000



1,439,000



1,799,000



1,599,000



قارچ سمی

روزی که اینشتین جوان داشت رابطه‌ی معروف هم‌ارزی جرم و انرژی‌اش را از دل ریاضیات بیرون می‌کشید، روحش هم خبر نداشت که این معادله به یک نابرابری هولناک تبدیل خواهد شد؛ نابرابری‌ای که یک سمتش انفجار اتمی بود و طرف دیگرش جان هزاران انسان.

وقتی ابرهای قارچی بر سر هیروشیما و ناکازاکی سایه انداختند، روزنامه‌ی تایمز، اینشتین را روی جلد برد و متهمش کرد که شروع این مصیبت با او بوده است. پیرمرد خجالتی وحشت این را داشت که از این به بعد، دنیا نام او را به این اتفاق گره بزند؛ پس استارت کمپینی را زد که سبب‌ساز شکل‌گیری سازمان ان‌پی‌تی شد. اما حالا یک قرن بعد از اینشتین، این هیولای خفته، بار دیگر سر برآورده و این بار می‌توان شروع‌کننده مصیبت جدید را روسیه و شخص پوتین دانست. اینکه انگیزه‌های او از حمله به اوکراین چه بوده بماند؛ اما این جنگ و تهدیدهای اتمی روسیه، دومینویی را شروع کرده که از آن، بوی گند جنگ جهانی سوم استشمام می‌شود.

پیرمرد آلمانی جایی گفته بود آدم‌ها جنگ جهانی چهارم را با چوب و چماق رقم خواهند زد؛ چراکه تمام تکنولوژی و تمدن‌شان را در جنگ جهانی سوم نابود کرده‌اند. انگار این پیشگویی دارد محقق می‌شود؛ آمریکا از سال ۲۰۲۳ تست‌های اتمی سرد و گرم خود را گسترش داده و حالا فرانسه از چیزی هولناک‌تر پرده برداشته است؛ سلاحی اتمی، چنان سبک و تاکتیکال که روی جنگنده سوار می‌شود. یعنی دیگر به یک بمب افکن عریض و طویل نیاز ندارید و می‌توانید این بمب را از هر کشوری به هر مملکتی برسانید.

و ایران؛ از دهه‌ی ۸۰ نام ایران با مسائل پیرامون سلاح هسته‌ای گره خورده است. ایران همیشه تأکید داشته که قصد استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را دارد، اما غرب همین موضوع را دستاویز اعمال وحشتناک‌ترین تحریم‌های اقتصادی کرده است. شاید شما کره شمالی را تحریم‌شده‌ترین کشور بدانید، اما ایران



خودمان حدود سه برابر تحریم‌های بیشتری دارد؛ تحریم‌هایی که کمر اقتصاد ایران را خم کرده و اگر نبود موقعیت سوق‌الجیشی ما و سفره‌ی گسترده‌ی مواهب طبیعی، ایران نابود شده بود. برخی کارشناسان می‌گویند ما که جام شوکران تحریم را لاجرعه سرکشیده‌ایم، سلاح هسته‌ای را بسازیم تا حداقل بازدارندگی‌مان را بالا ببریم. مگر پاکستان چطور هسته‌ای شد؟ بنابر عرف بین‌الملل، اگر دو کشور با هم منازعه کنند، طرفین حق دارند در سطح کشور مقابل تسلیحات داشته باشند. مناقشه‌ی هند اتمی و پاکستان، مجوز ساخت سلاح هسته‌ای را به پاکستان داد و الان این کشور هرچه که نداشته باشد، بازدارندگی هسته‌ای دارد.

هرچند کاربرد انرژی هسته‌ای صرفاً نظامی نیست؛ پزشکی هسته‌ای از آن جمله موضوعاتی است که آورده‌های خوبی دارد. از طرفی، اگر بتوان زیرساخت‌های مناسبی برای تولید برق هسته‌ای ایجاد کرد، برای مملکت کم بارانی مثل ما، راه نجاتی خواهد بود. اما نکته عجیب ماجرا اینجاست که ما تا زانو در باتلاق عواقب بین‌المللی ماجرا فرو رفته‌ایم، اما اصلاً از مواهب آن استفاده نمی‌کنیم! با همین استفاده غیرتسلیحاتی از فناوری هسته‌ای می‌توان به‌خوبی پول درآورد؛ آب سنگین، پلوتونیم و هزاران محصول جانبی که می‌تواند باری از روی دوش اقتصاد بیمار ایران بردارد، اما نمی‌دانم داریم چه کار می‌کنیم. شاید دیگر وقت آن رسیده باشد که اگر قصد پول درآوردن از این فناوری را نداریم، سراغ فناوری‌های نوین دیگری مثل جوش سرد^۱ برویم. البته که باید دست بجنبانیم چون تا چند سال دیگر این فناوری هم مثل پسرعمویش انحصاری خواهد شد.



۱. این فناوری برعکس شکافت هسته‌ای از بازترکیب دو عنصر مقدار عظیمی انرژی تولید می‌کند، درست مثل اتفاقی که در دل ستاره‌هایی همچون خورشید رخ می‌دهد.



برخورد نزدیک از نوع سوم

دنایای این روزها دنیای هوش مصنوعی است؛ یعنی اگر کسی بلد نباشد از ابزارهای متنوعی که این حوزه به ارمغان آورده، استفاده کند، کلاش پسِ معرکه است. شاید چند سالی بیشتر به تحقق داستان فیلم‌های استیون اسپیلبرگ نمانده باشد؛ موجوداتی که شبیه ما هستند، مبتنی بر منطق فکر می‌کنند، صحبت می‌کنند و با ما ارتباط برقرار می‌کنند.

اینکه این آینده ترسناک است یا نه، برای خودش مسئله‌ای است؛ اما حقیقت محتوم این است که ما داریم شتابان به سمت این آینده حرکت می‌کنیم. شرکت‌های بزرگ این حوزه هم دارند برای صاحب شدن این آینده حسابی با هم می‌جنگند. صحبت سَریک قران و دوزار نیست؛ صحبت بر سر حجم غیرقابل‌تصور پول است که جایی در آینده پنهان شده است؛ همین‌هم هست که هر از چند گاهی می‌شنویم که شرکت‌های بزرگ کارشان به دادگاه کشیده شده است.

دیری نخواهد گذشت که این مدل‌های زبانی بزرگ بین همدیگر پول وضع کنند و وارد اقتصاد شوند؛ همان‌طور که الان شبکه اجتماعی خودشان را دارند، برای خودشان اخلاق و فلسفه درست کرده و به یک دین خیالی نیز باورمند شده‌اند. البته صدای پای ورود هوش مصنوعی به اقتصاد مدتی است که دارد شنیده می‌شود؛ ما نیز در شماره‌های پیشین چند باری به آن اشاره کرده‌ایم. در ماهی که گذشت، بحث مقایسه ChatGPT با Claude بین کاربران شبکه‌های اجتماعی حسابی بالا گرفته است؛ به همین بهانه تصمیم گرفتیم کمی این دو را زیر ذره‌بین ببریم.

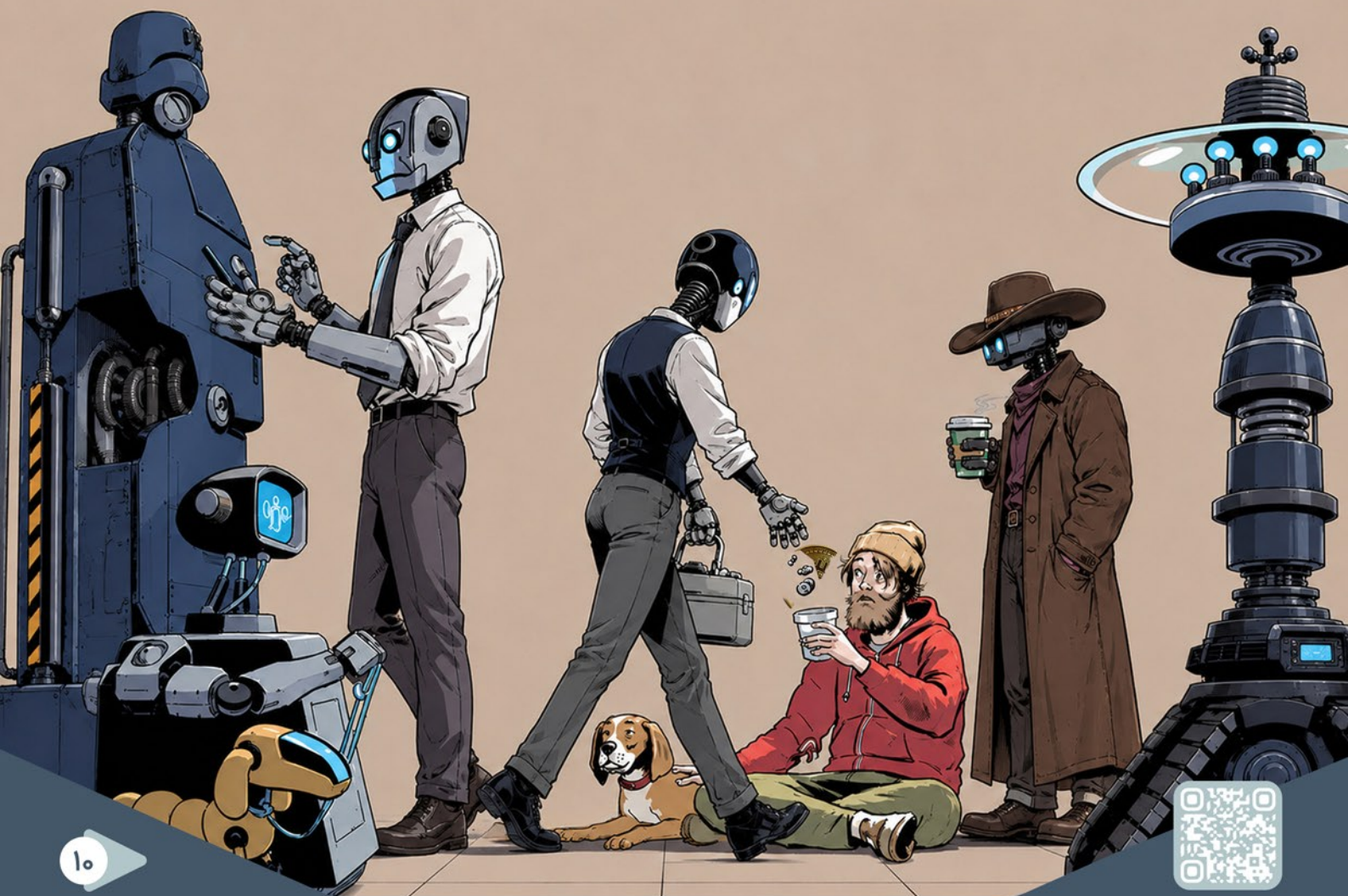
OpenAI که ۲۰۱۵ تأسیس شد، به‌نوعی پرچمدار همگانی کردن هوش مصنوعی بوده، ۵۰ میلیارد دلار ارزش اسمی



دارد و با ۹۰۰ میلیون کاربر هفتگی حسابی گردن کلفتی می‌کند. بنیان‌گذاران این کمپانی در بادی امر با هم قرار گذاشتند که به این پروژه دیدی عام‌المنفعه داشته باشند و اهداف صرفاً تجاری را کنار بگذارند. حتی هم‌قسم شده بودند که اگر پروژه دیگری زودتر به مدل پیشرفته‌تری رسید، به آن‌ها ملحق شوند؛ اما در بازنویسی‌های اخیر، این بند به طور معناداری حذف شده است.

در مقابل، Anthropic را داریم که از دل همین OpenAI متولد شده است؛ وقتی داریو آمودی بر سر مسائل ایمنی با بنیان‌گذاران به مشکل خورد، تصمیم گرفت برود و کمپانی خودش را راه‌اندازی کند. Anthropic که به معنای انسان‌شناخت است، مدل زبانی Claude را به دنیا معرفی کرده است. برعکس ChatGPT که روی عوام سرمایه‌گذاری کرده بود، Claude از ابتدا اهداف خاص‌تری داشت؛ متفکتر، با دروغ کمتر و متن‌های حرفه‌ای و این‌گونه توانست راه خود را به بانک‌ها و مؤسسات رسمی باز کند. ارزش ۱۷۰ میلیارد دلاری و تعداد کاربران حدود ۲۰ میلیون در ماه، هرچند در برابر OpenAI ناچیز است، اما برای یک کمپانی که ۲۰۲۱ شروع به فعالیت کرده و اصلاً جنبه‌های تجاری برایش مهم نبوده، بسیار خوب است.

طرفداران ChatGPT می‌گویند که Claude بخش تولید تصویر ندارد و بسیار کند است؛ اما در مقابل، هواداران Claude روی دقت و قدرت کدنویسی آن تأکید دارند. البته که هر دوی این شرکت‌ها نوپا محسوب می‌شوند. در برابر IBM که از دهه ۵۰ فعالیت‌هایش در این حوزه را آغاز کرده است، Claude و ChatGPT هر دو نوزاد محسوب می‌شوند. به نظر می‌رسد دعوای بین طرفداران این دو پلتفرم حالا حالاها تمام نشود؛ اما زمان مشخص خواهد کرد که آینده از آن کدامیک خواهد بود.



اسم این یکی را حتماً به دلیل جایزه معروف نوبل شنیده‌اید؛ شیمی‌دان معروف سوئدی که تمام عمرش را صرف مطالعه‌ی مواد منفجره کرد.

نوبل با ترکیب نیتروگلیسرین و یک ماده‌ی جاذب، دینامیت را اختراع کرد که به‌واسطه آن انقلابی در پروژه‌های عمرانی، معدن کاوی و صنایع نظامی به پا شد.

او بیش از ۳۵۰ اختراع ثبت کرد و کارخانه‌های متعددی در سراسر جهان ساخت و از این راه به ثروتی نجومی رسید.

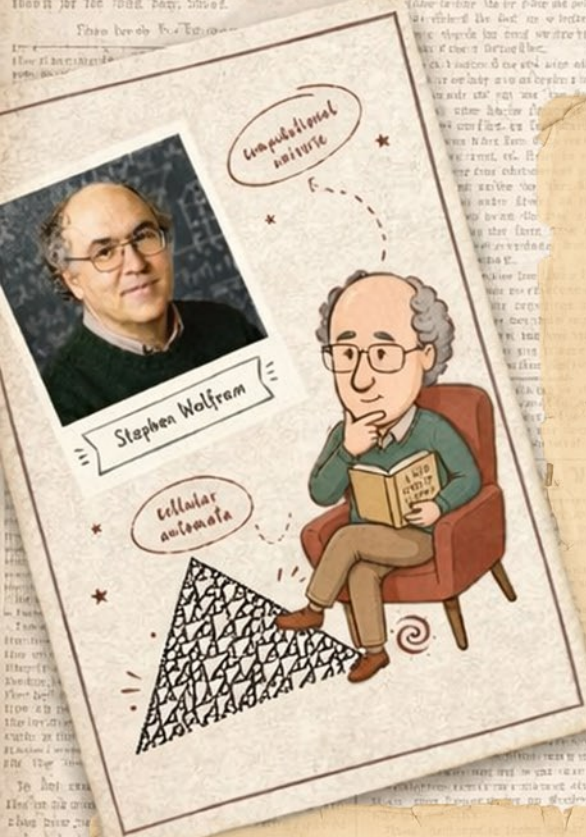
اما وقتی که دید از اختراعش برای آسیب‌رساندن به انسان‌ها استفاده می‌شود، تمامی اندوخته‌اش را وقف جایزه‌های سالانه کرد؛ جایزه‌ای که امروزه معتبرترین جایزه علمی دنیاست.



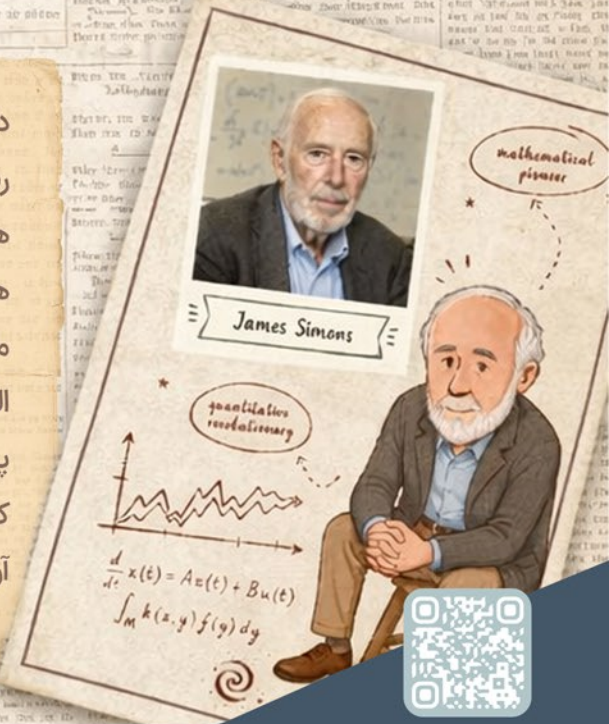
در ۱۵ سالگی مقاله‌ای در مورد فیزیک ذرات نوشت و در ۲۰ سالگی دکترای خود را از کلتک گرفت.

استیون ولفرام؛ نابغه‌ای که کلاس‌های درس را رها کرد تا نرم‌افزار ممتیکا را خلق کند؛ نرم‌افزاری که نبودش مهندسان و دانشمندان را حسابی به زحمت می‌اندازد.

او شرکت Wolfram Research را راه‌اندازی کرد و با توسعه موتور جستجوی محاسباتی Wolfram Alpha، علم فیزیک و محاسبات را زیر و رو کرد و لازم به ذکر نیست که توانست از همین طریق هم به ثروتی هنگفت رسید.



داستان این یکی واقعاً شگفت‌انگیز است. ابتدای مسیر را به عنوان یک ریاضی‌دان شروع کرد؛ انصافاً ریاضی‌دان قَدری هم بود. نظریه‌ای که با همراهی چرن توسعه داد، راه را برای دانشمندان تئوری ریسمان‌ها بسیار هموار کرد. سیمونز تا میان‌سالی در دنیای ریاضیات غوطه‌ور بود و از زندگی معمولی‌اش نسبتاً راضی بود. اما به‌یک‌باره شروع به کشف یک سری الگوها در نمودارها و دیگرام‌های بازارهای مالی کرد؛ کشفی که به آن قدرت پیش‌بینی بی‌نظیری می‌داد. جیم وقت را تلف نکرد و شرکتش را راه‌اندازی کرد؛ شرکتی که سودهای سالانه نجومی برایش به همراه داشت و حاصل آن یک ثروت ۳۰ میلیارد دلاری شد.



اقبال



و همچنان نفت

از زمان کشف نفت در مسجد سلیمان تا همین امروز، هر وقت دنیا سرفه کرده، ما بوی نفت شنیده‌ایم. حالا هم دوباره همان قصه‌ی قدیمی، با بازیگران جدید و مصیبت‌های جدید، برگشته است. این روزها کافی است چند دقیقه اخبار ببینی تا بفهمی دنیا دوباره روی محور «طلای سیاه» می‌چرخد. انگار تمام نظریه‌های پرطمطراق اقتصاد جهانی، از بازار آزاد گرفته تا دهکده جهانی، تهش می‌رسند به همان چیزی که داخل باک ماشین می‌رود. وقتی قیمت نفت بالا می‌رود، ناگهان همه یادشان می‌افتد که تمدن مدرن، هنوز هم با برق حاصل از سوخت فسیلی روشن می‌شود.

تنش در خلیج فارس بالا گرفته، مسیرهای انتقال انرژی ناامن شده و بازار جهانی هم طبق معمول، زودتر از مردم عادی دچار حمله عصبی شده است. بورس‌های جهانی با هر خبر کوچک قرمز می‌شوند، تحلیل‌گران اقتصادی هم با قیافه‌ای که انگار پایان دنیا را دیده‌اند، جلوی دوربین ظاهر می‌شوند و درباره‌ی «بحران انرژی» حرف می‌زنند؛ عبارتی که هر ده سال یک بار از انبار درمی‌آورند، گردگیری می‌کنند و تحویل افکار عمومی می‌دهند.

اما نفت فقط سوخت نیست؛ بیشتر شبیه اکسیژن اقتصاد جهانی است. کارخانه‌ای که در آلمان کار می‌کند، کامیونی که

در تگزاس بار جابه‌جا می‌کند و موتورسیکلتی که در دهلی غذا می‌رساند، همه به یک مایع سیاه وابسته‌اند که سال‌ها

زیر خاک خوابیده بوده. همین می‌شود که یک نوسان چنددلاری در قیمت هر بشکه نفت، بازارهای مالی



را طوری به هم می‌ریزد که انگار کسی وسط وال استریت فیوز برق را کشیده است. در این میان، تنگه هرمرز دوباره تبدیل شده به همان گلوگاهی که دنیا از اسمش هم استرس می‌گیرد. سال‌هاست سیاستمداران غربی درباره‌ی کاهش وابستگی به نفت خاورمیانه سخنرانی می‌کنند، اما کافی است چند روز عبور نفت‌کش‌ها مختل شود تا قیمت سوخت در آن طرف دنیا طوری بالا برود که شهروند اروپایی برای پر کردن باک خودرویش، درخواست وام ازدواج بدهد.

بعضی گزارش‌ها هم می‌گویند ذخایر استراتژیک نفت کشورهای غربی با سرعت نگران‌کننده‌ای در حال مصرف‌شدن است. حالا اینکه این ذخایر تا چه حد واقعاً بحرانی شده، بحث مفصلی است؛ اما نفیس نگرانی، خودش ماجرا را روشن می‌کند. جهان مدرن هنوز آن قدرها که در همایش‌های انرژی پاک ادعا می‌کند، از نفت دل نکنده است. پنل خورشیدی چیز خوبی است، اما فعلاً کسی با انرژی بادی، اف-۳۵ بلند نمی‌کند.

حالا سؤال اینجاست که آخر این مسیر به کجا می‌رسد؟ احتمالاً دنیا با سرعت بیشتری به سمت انرژی‌های جایگزین حرکت خواهد کرد؛ نه از سر علاقه به محیط‌زیست، بلکه چون هیچ‌کس دوست ندارد اقتصادش هر چند سال یک بار گروگان بحران‌های ژئوپلیتیکی شود. البته تا آن روز، نفت همچنان سلطان بی‌رقیب سیاست جهانی باقی می‌ماند؛ سلطانی که با وجود تمام پیش‌بینی‌ها درباره افولش، هنوز هم می‌تواند با چند بشکه کمتر یا بیشتر، نخست‌وزیر عوض کند، بورس‌ها را بلرزاند و دنیا را وارد تبوتاب تازه‌ای کند.

غبار این بحران هم یک روز می‌خوابد؛ همان‌طور که بحران‌های قبلی خوابیدند. اما بعید است کسی بعد از این ماجراها، دوباره بتواند با خیال راحت بگوید دوران نفت تمام شده است. چنین ادعایی فعلاً بیشتر شبیه تبلیغ است تا واقعیت.



شمارش معکوس

اسپیس ایکس، شرکت فضایی ایلان ماسک، اعلام کرده که ۱۲ ژوئن ۲۰۲۶ راهی بورس نزدک می‌شود؛ اتفاقی که اگر همه چیز طبق برنامه پیش برود، می‌تواند بزرگ‌ترین عرضه اولیه تاریخ وال استریت باشد. این شرکت با ارزش‌گذاری هدف ۱.۷۵ تریلیون دلاری و برنامه جذب ۷۵۰ میلیارد دلار سرمایه، یکه‌تاز میدان شده و حتی از حالا خودش را در جمع بزرگان اقتصادی دنیا می‌بیند.

اما ماجرا فقط به اعداد و ارقام ختم نمی‌شود. اسپیس ایکس در اسناد رسمی خود مدعی شده به بازاری دست پیدا کرده که ارزشش به ۲۸.۵ تریلیون دلار می‌رسد؛ بازاری که بخش اعظم آن به هوش مصنوعی مربوط است. جالب اینجاست که بیش از ۹۰ درصد این ظرفیت عظیم از فروش زیرساخت‌ها و خدمات هوش مصنوعی می‌آید، در حالی که درآمد فعلی شرکت هنوز بیشتر از پرتاب‌های فضایی و شبکه استارلینک تأمین می‌شود. در این میان، ایلان ماسک همچنان نفر اول و آخر شرکت باقی می‌ماند. ساختار سهام به شکلی طراحی شده که حتی اگر بیشتر سهامش را واگذار کند، باز هم کنترل اصلی هیئت‌مدیره را در دست داشته باشد. به زبان ساده، سکان اسپیس ایکس فعلاً از دست ماسک خارج‌شدنی نیست.

البته پشت این نمایش پرزرق‌وبرق، چند پرسش باقی می‌ماند. شرکت در مدارک خود ده‌ها صفحه را به ریسک‌های احتمالی اختصاص داده و مهم‌ترین نگرانی را وابستگی شدید به شخص ماسک دانسته است؛ مدیری که هم‌زمان چندین شرکت بزرگ را هدایت می‌کند. از طرف دیگر، اسپیس ایکس در سال ۲۰۲۵ نزدیک به ۵ میلیارد دلار زیان خالص ثبت کرده و سه‌ماهه نخست ۲۰۲۶ را هم با بیش از ۴ میلیارد دلار ضرر پشت سر گذاشته است؛ اعدادی که نشان می‌دهد مسیر رسیدن به رویاهای بزرگ هنوز کاملاً هموار نیست.



پس از آتش‌بس ایران و آمریکا، طلا ابتدا با رشد ملایمی همراه شد. کاهش تنش‌ها بخشی از تقاضای دارایی امن را کم کرد، اما نگرانی درباره‌ی دوام آتش‌بس، بازار انرژی و سیاست‌های ترامپ، مانع افت شدید این تقاضا شد. پیش از سفر ترامپ به چین، امید به بهبود روابط واشنگتن و پکن از قیمت طلا حمایت کرد، اما پس از بازگشت او و انتشار سیگنال‌های متناقض، بازار وارد اصلاح شد. در ایران، رشد شدید دلار باعث شد قیمت سکه و طلای ۱۸ عیار جهش بیشتری نسبت به انس جهانی داشته باشد، اما ریزش قیمت همچون بازار جهانی بود. با این تفاسیر طلا همچنان به‌دلیل تورم، ریسک‌های جهانی و خرید بانک‌های مرکزی، چشم‌انداز بلندمدت مثبتی دارد.



با اعلام خبر آتش‌بس، نقره رشد قابل‌توجهی را تجربه کرد و به‌عنوان دارایی امن و فلزی صنعتی مورد توجه قرار گرفت. امید به بهبود روابط آمریکا و چین پیش از سفر ترامپ، تقاضا برای نقره را تقویت کرد و قیمت آن را تا محدوده ۸۵ دلار رساند. اما پس از بازگشت ترامپ و نبود توافق جدی، بازار با ریزش شدید و تخلیه‌ی هیجان مواجه شد. در ایران نیز نقره علاوه بر تأثیر انس جهانی، از رشد دلار و تقاضای داخلی اثر گرفت و نوسانات بیشتری داشت. اما مشکلی که معامله‌گران ایرانی دارند وجود حباب قیمتی است که گاهی تا سقف ۳۰ درصد نیز بالا می‌رود.



خوب بد زشت

در ماهی که گذشت، مهم‌ترین اتفاقی که روی پول‌های دیجیتال تأثیر گذاشت، خبر توافق و آتش‌بس بین ایران و آمریکا بود. این خبر باعث شد ترس و نگرانی از بازارها فراری شود و سرمایه‌گذاران با خیال راحت‌تری پول‌های‌شان را وارد بازار کنند.

بیت‌کوین ستاره این ماه بود. به‌محض انتشار خبر کاهش تنش‌ها، قیمت بیت‌کوین حدود ۵ درصد پرید و به محدوده ۷۲ تا ۷۸ هزار دلار رسید. در بیشتر روزهای ماه هم قیمت روی ۷۷ هزار دلار ثابت ماند. در واقع، سرمایه‌گذاران احساس کردند بیت‌کوین امن‌ترین جا برای نگهداری پول‌های‌شان در این روزهاست و بیش از نیمی از کل پول بازار را در بیت‌کوین نگه داشتند.

برخلاف بیت‌کوین، اتریوم نتوانست رشد خاصی بکند. قیمت آن بین ۲۱۰۰ تا ۲۳۰۰ دلار گیر کرد و زیر سایه قدرت‌نمایی بیت‌کوین، روزهای بی‌رمقی را گذراند.

ارز ترون در این ماه حسابی خوش درخشید و قیمتش به ۰.۳۶ دلار رسید. دلیلش هم این بود که مردم برای جابه‌جا کردن تتر، خیلی زیاد از شبکه ترون استفاده کردند.

بقیه ارزهای دیجیتال یا همان آلت‌کوین‌ها تکان‌های کوچکی خوردند، اما در کل رشد چشمگیری نداشتند. پولی که در کل بازار در گردش بود روی عدد ۲.۵ تا ۲.۶ تریلیون دلار ثابت ماند و خبری از رشدهای نجومی و دسته‌جمعی نبود.



موتور سواران

GRAND TOKEN ATTACK



پروسیم کارت

ملت ما، ملت طنازی هستند. ما چند قرن پیش از غربی‌ها، موش و گربه عبید زاکانی را داشته‌ایم. ما ایرج میرزا را داریم که از لابه‌لای شازده‌قراضه‌های قجری درآمد و طنازی را به سبکی احیا کرد که سوزنی سمرقندی^۱ خوابش را هم نمی‌دید. خب، این طنازی روی مسئولان مان هم اثر گذاشته دیگر؛ آن‌ها هم هر از چند گاهی با ما شوخی می‌کنند! جدیدترین شوخی‌شان هم «اینترنت پرو» است. درست است که مسئولان با ما شوخی کردند، ولی ما می‌خواهیم با عینک منطق سرد، این پدیده نوظهور را زیر ذره‌بین ببریم.

خب، اول بیایید ببینیم صورت‌مسئله چیست. امیرحسین ثابتی (مجری دیروز و نماینده مجلس امروز) در یک سخنرانی عمومی عنوان کرده است که چون هسته‌های شورش می‌توانند از بستر اینترنت برای تجمعات استفاده کنند، اینترنت فعلاً قطع است. گزاره‌ی بالا منطقی است؛ سیاستمداران و مسئولان امنیتی تصمیمی گرفته‌اند که به صلاح کشور باشد. فقط یک نکته؛ همین الان در سکوه‌های پیام‌رسان داخلی، مثل نقل و نبات ابزار دور زدن فیلترینگ می‌فروشند! در زمان نگارش این مقاله، نرخ این ابزار از قرار گیگی ۳۰۰ هزار تومان است؛ معادل سه بسته پفک نمکی.

از زمان قطعی اینترنت، انجمن‌های صنفی مشاغل مربوط به اقتصاد دیجیتال به‌صراحت اعلام کرده‌اند که آسیب مالی عدم دسترسی به اینترنت بین‌الملل برای اقتصاد، به‌مراتب از آسیب‌های جنگ بیشتر است. این شد که بذر ایده‌ای به نام «اینترنت پرو» کاشته شد و اپراتورهای رسمی شروع به ارائه آن کردند.



اسمش خیلی جذاب است، اینترنت پرو؛ اما وقتی قیمتش را می‌بینی توی ذوق می‌خورد؛ گیگی ۴۰ هزار تومان! ولی وقتی که بحث حیات و ممات کسب‌وکار در میان باشد، باز هم می‌ارزد.

اما وقتی می‌بینی این اینترنت همان اینترنتی است که قبل از ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۷ داشتیم، واقعاً ناامید می‌شوی؛ البته با این تفاوت که آن زمان اینستاگرام فیلتر نبود و در اینترنت پرو، این اپلیکیشن در دسترس نیست. فکرش را بکنید که یکی از این سیم‌کارت‌ها به دست یک خارجی بیفتد؛ بنده خدا اسمش را که بشنود، فکر می‌کند این سرویس حل‌وای تری است از جنس اینترنت موجود در جزیره گوگل، اما خدا نکند که بخواهد چیزی را دانلود کند یا وارد یکی از شبکه‌های اجتماعی شود، آن وقت است که سجده‌ی شکر می‌کند برای اینکه اینترنت در کشورشان، پرو نیست.

مشکل بعدی این است که سازوکار مشخصی برای تخصیص این اینترنت اعلام نشده است؛ یعنی معلوم نیست باید حائز چه شرایطی باشی. مثلاً پژوهشگری که نیاز به دسترسی به اینترنت باکیفیت دارد، باید چگونه این اینترنت را داشته باشد؟ آیا یک استارت‌آپ کوچک و نوپا هم می‌تواند صاحب این سیم‌کارت باشد؟ کسی که پیج کاری داشته و نان‌آور خانواده بوده است چطور؟

طبق تعریف، اینترنت یک حق عمومی برای آحاد جامعه است. امیدوارم این وضعیت پس از اتمام وضعیت جنگی، به نقطه‌ای برسد که ۸ اسفند ۱۴۰۴ بود. امیدوارم یک وقتی این اینترنت پرو هم نشود مثل تراکم‌فروشی و صد تا چیز دیگر که فقط یک عده‌ی خاص، بدون هیچ سازوکار و منطقی از آن استفاده کنند؛ چیزی که هم مردم منتقد آن هستند، هم مسئولان و هم نخبگان سیاسی جامعه، اما در عین ناباوری شاهد رشد قارچ‌گونه‌اش هستیم.

در آخر باید گفت که در این وضعیت بیماری حاد اقتصاد، شاید با توجه ویژه به اقتصاد دیجیتال و ایجاد بستری مناسب برای آن، بتوان باری از روی دوش کشور برداشت. چنین بادا!



اگر تا همین یکی دو سال پیش اسم انویدیا را فقط اهل فن می‌شنیدند، امروز کمتر کسی در بازارهای مالی پیدا می‌شود که نداند این پادشاه بی‌رغیب تراشه‌سازی چه جایگاهی برای خودش دست‌وپا کرده است. انویدیا با موج هوش مصنوعی چنان بالا رفت که خیلی‌ها گمان کردند تا سال‌ها کسی یارای نزدیک شدن به آن را نخواهد داشت. اما بازار سرمایه، مثل میدان اسبدوانی است؛ قهرمان دیروز اگر لحظه‌ای غفلت کند، گردِ سم رقیب را خواهد خورد. این روزها نگاه‌ها بیش از پیش به گوگل دوخته شده است. سهام این کمپانی با شتابی قابل توجه در حال پیشروی است و بسیاری از تحلیلگران معتقدند ارزش این شرکت با سرعتی چشمگیر به رقبای بزرگ خود نزدیک می‌شود. گوگل در این ماه‌ها فاصله‌اش با انویدیا روزبه‌روز کمتر شده است. ارزش آلفابت، مادرِ گوگل، حالا به محدوده ۴.۶ تا ۴.۸ تریلیون دلار رسیده و نفسش را پشت گردن انویدیا می‌شود حس کرد. فرق ماجرا اینجاست که انویدیا بیشتر بر دوش تراشه‌های هوش مصنوعی ایستاده، اما گوگل چندین اسبِ برنده را همزمان در میدان دارد؛ از موتور جست‌وجو و تبلیغات گرفته تا رایانش ابری، مدل‌های هوش مصنوعی، اندروید و یوتیوب.

بازار هم انگار این روزها بیشتر از قبل به این امپراتوری چندسر توجه نشان می‌دهد. سرعت رشد گوگل در یک سال گذشته باعث شده تا سرمایه‌گذاران روی این ایده شرط ببندند که آینده در دستان صاحبِ قلمروی داده، جست‌وجو و هوش مصنوعی خواهد بود. هنوز تاج بر سر انویدیاست، اما زمزمه‌هایی شنیده می‌شود که، گوگل دارد برای پادشاهی هفت اقلیم فناوری خیز برمی‌دارد.



خاطره‌بازی

از تساوی تاریخی مقابل اسکاتلند در جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین تا برد دو بر صفرمان مقابل ولز در گرمای قطر، فوتبال و جام جهانی همیشه جزئی جدانشدنی از ما بوده است. مهم نیست از نسل کرایف و بکن‌بائر باشی، شاعرانه‌های رونالدینیو و ریوالدو عاشق فوتبالت کرده باشد و یا به‌واسطهٔ ماراتن مسی و رونالدو مبل نشین شده باشی، مهم این است که هر آدمی ۴ سال یکبار گذرش به کوچی فوتبال می‌افتد.

ابعاد اقتصادی مستطیل سبز بر هیچ‌کس پوشیده نیست. چه زمانی که فردوسی‌پور مچ مدیران را می‌گرفت و چه حالا که میثاقی روی اعصابشان راه می‌رود، فوتبال ایران پر بود از پول، رابطه‌بازی و صدا البته فساد؛ فساد که تا انحلال برخی تیم‌ها هم رسید. تجربه‌ی جام جهانی ۹۸ فرانسه به دنیا نشان داد که مرزهای فوتبال تا ورای سیاست هم می‌رسد. کسانی که از پشت تلویزیون‌های ۱۴ اینچ سیاه و سفید بازی ایران و آمریکا را تماشا می‌کردند، روح‌شان هم خبر نداشت که زیر پوست این مسابقه چه موریانه‌هایی وول می‌خورند؛ موریانه‌هایی از جنس یک سازمان کذایی به نام مجاهدین خلق. بله، آن‌هایی که از ذوق گل‌های استیلی و مهدوی‌کیا تا صبح در خیابان بودند، نمی‌دانستند که این مسابقه می‌توانست به چه فاجعه‌ای بدل شود. ابعاد اجتماعی فوتبال هم که اظهرمن‌الشمس است. برد مقابل استرالیا و گل خداداد عزیزی کاری با یک ملت کرد که هیچ پدیده مدنی و اجتماعی دیگری توان چنین تأثیری را ندارد.

این بار هم باز جام جهانی، باز هم ما و آمریکا. جنگ در همه‌ی جبهه‌ها شعله‌ور است. کشمکش‌هایی که بر سر صدور روایت برای تیم ایران در جریان است، این واقعیت تلخ را خاطرنشان می‌کند که شعار جدایی سیاست از ورزش چقدر پوچ و واهی است. البته که فیفا تصریح کرده که حضور ایران در جام جهانی کاملاً قانونی و مسجل است؛ اما ما در جنگی زندگی می‌کنیم که موجوداتی همچون ترامپ در آن می‌پلکند و هیچ چیز بعید نیست.



I WAS THERE: 2026



برگه‌های سبز

اسکناس‌های سبز تانخورده؛ بعضی وقت‌ها یکی‌شان از حقوق یک‌ماهه‌ی یک کارگر هم بیشتر است. کاغذهایی که سرنوشت‌مان بدجوری به آن‌ها گره خورده است. تا حالا به تاریخچه شکل‌گیری پول فکر کرده‌اید؟ به اینکه چه شد که ما آدم‌ها قرار گذاشتیم که بشود با یک مشت کاغذ، طلا و خانه و ماشین و هر آنچه وجود دارد را صاحب بشویم؟ داستان شکل‌گیری پول طولانی است، اما همین‌قدر می‌شود گفت که این کاغذها قرار بود قسم حضرت عباسی باشند که نشان می‌داد دارند‌اش مقدار مشخصی طلا نزد شخص مورد توافق دارد. مثلاً من کاغذی داشتم که روی آن نوشته بود ده سکه طلا؛ می‌آمدم پیش شما تا یک اسب بخرم. کاغذ را به شما می‌دادم و شما هر وقت لازم داشتید با آن کاغذ نزد فرد مورد توافق می‌رفتید و سکه‌ها را می‌گرفتید.

رفته‌رفته با شکل‌گیری سازوکارهای مختلف، عملاً آن بخش سکه‌ها و آن قسم، از یاد رفت و خود پول، یعنی همان کاغذها موضوعیت پیدا کرد. به قول هنری‌ها فرم، جای محتوا را گرفت. نقطه اوج این ماجرا، بعد از جنگ جهانی بود؛ آمریکا دست زده بود به چاپ دلار بدون پشتوانه؛ یعنی نسبت تعداد اسکناس‌ها به طلای ذخیره‌شده را رعایت نمی‌کرد و خروارخروار پول به کشورهای جنگ‌زده می‌داد و مقروض‌شان می‌کرد.

بعد از مدتی اروپایی‌ها شست‌شان خبردار شد و دلارها را پس فرستادند و گفتند، مال بد بیخ ریش صاحبش؛ به‌جای این دلارها طلای معادل آن را به ما بده. اقتصاد آمریکا می‌رفت که نابود شود، اما فکری تازه توسط اقتصاددانانی همچون کسینجر طلوع کرد؛ چیزی که ما امروزه با نام رابطه پترودلار (Petrodollar) می‌شناسیم، یعنی هر کس نفت می‌خواهد باید دلار بدهد. اروپایی‌ها که قبل‌تر دلارها را پس می‌فرستادند و طلا می‌گرفتند، مجبور شدند طلا بدهند و دلار بگیرند.



حالا شاید بگویید که آمریکا گفت؛ باقی چرا گوش کردند؟ دلیل این اتفاق برمی‌گردد به اوضاع جهان بعد از جنگ جهانی دوم؛ در آن برهه اروپایی‌ها تقریباً خاکسترنشین شده بودند و کمتر کشوری بود که بیشتر جنگ جگرش را ندیده باشد، اما آمریکا به دلیل دوری جغرافیایی و مهاجرت اکثر دانشمندان آلمانی یهودی، به موقعیتی بی‌نظیرتر دست پیدا کرده بود. صنعتش دگرگون شده بود و اقتصادش می‌درخشید. چیزی که تا همین امروز هم دارد نانش را می‌خورد؛ یعنی طلوع ابرقدرتی یانکی‌ها بود و حرف‌شان برو داشت.

این‌ها را گفتم که بدانید دردی که الان به آن گرفتاریم، منشأش کجا بوده است. اما آیا همه‌ی کشورها داستان ما را با دلار دارند؟ یعنی ثانیه‌ای و لحظه‌ای قیمت دلار نسبت به ارزهای کشورهای دیگر هم تنوره می‌کشد؟ ابداً؛ گرفتاری ما، افت ارزش پول ملی است. یعنی این دلار نیست که گران می‌شود، ریال است که دارد آب می‌رود. دلیلش کسری‌های بودجه شدید و خلق پول و ایضاً سیاست‌های پولی فُشَلِ بانک مرکزی است.

وقتی قیمت دلار دست هر کسی هست به‌جز وزارت اقتصاد و بانک مرکزی، اوضاع به همین منوال است. همین می‌شود که در بحبوحه جنگ که سر دلال‌جماعت گرم است به حفظ جان گران‌مایه، قیمت دلار فریز می‌شود و اوضاع که آرام می‌شود، قیمت سربه‌فلک می‌کشد. ترکشش را هم مثل همیشه قشر ضعیف می‌خورد. ماشین یک‌شبه دو برابر می‌شود، مایحتاج و ارزاق سه برابر و جناب همتی در جواب همه‌ی چراها می‌گوید، التهاب جنگ است.

نمی‌دانم این التهاب لعنتی که از سال ۹۶ شروع شده، کجا می‌خواهد فرو بنشیند. الله اعلم.



موتور



خروج

سال‌ها پیش که کشورهای تولیدکننده نفت در بغداد دور یک میز نشستند تا قواعد بازی نفت را بنویسند، فکرش را نمی‌کردند که روزی، یکی از آن‌ها با اراده‌ای سرد و حسابگرانه، زیر پای بقیه را خالی کند.

ماه مه ۲۰۲۶، امارات متحده عربی در اعلامیه‌ای کوتاه و پرمعنا خروج خود از اوپک را اعلام کرد. انگیزه‌های گوناگونی این اتفاق را رقم زدند؛ اما ابوظبی با این خروج، از بندهایی که اوپک به دست و پایش بسته بود (تا روزانه یک و نیم میلیون بشکه کمتر نفت بفروشد) آزاد شد. امارات دیگر نمی‌خواست به نفع عربستان قید یک ثروت حاضر و آماده را بزند. شاید بتوان روابط سرد این سال‌های آل نھیان و آل سعود را موتور محرکه این تصمیم دانست. تضاد منافع بین امارات و عربستان تا جایی بالا گرفت که در یمن و سوریه زدوخورد نظامی کردند.

امارات از سال‌ها قبل برای این خروج برنامه‌ریزی کرده بود و ظرفیت صادراتی بندر فجیره را به ۱/۷ میلیون بشکه رسانده بود. امیرنشین طاغی دارد خود را برای دوران عرضه حداکثری آماده می‌کند. خوش‌بین‌ترین کارشناسان اقتصادی معتقدند که تا تیرماه، جهان به نقطه بحرانی اطمینان خواهد رسید. این اصطلاح به وضعی اشاره دارد که ۵۰ درصد ذخیره نفتی جهان مصرف شود.





شاید امارات با خیال اینکه بندر فجیره خارج از محدوده‌ی تنگه هرمز قرار دارد، شکمش را برای روزی صابون زده که آتش جنگ خوابیده و جهان برای هر قطره نفت دست‌وپا می‌زند. آن‌وقت خاندان آل‌نهیان بدون آقابالاسری عربستان خریداران جهانی را درو خواهد کرد؛ اقدامی که ایران به درستی قصد جلوگیری از آن را دارد. دنیا باید بداند که بندر فجیره اصلاً جای امنی نیست. شاید یوم‌الحساب امارات فرا رسیده باشد. ابوظبی باید غرامت خنجرهایی را که در این سال‌ها بر پیکر ایران وارد کرد، بپردازد.

این خروج، تا الان برای اوپک تاوان سنگینی داشته؛ چرا که ۱۲ درصد از تولید این سازمان به‌عهده‌ی امارات بود.

مدرن‌ترین شرکت نفتی، کمترین نقطه سربه‌سر مالی و بیشترین ذخیره بلااستفاده، این کشور را به مهره‌ای طلایی برای اوپک تبدیل کرده بود و عجیب نیست که این خروج، سقوطی ۵ درصدی برای سهم اوپک رقم زده است.

در آخر یک پرسش می‌ماند؛ آیا اوپک می‌تواند با عضوگیری جدید یا تغییر سهم تولیدی اعضا این حفره را پر کند یا نه؟ سؤالی که زمان، پاسخ آن را خواهد داد.



روزگار ویروسی

در حالی که دنیا هنوز هم خاطرات بد پاندمی کرونا را از یاد نبرده، مهمان جدیدی دارد از راه می‌رسد. هانتاویروس؛ که می‌گویند از جوندگان و به‌ویژه موش منتقل می‌شود. ما انسان‌ها ترس بزرگی از موش و بیماری‌هایی که از موش منتقل می‌شود، در DNA خود داریم.

البته چیزی در مورد اخباری که حول این ویروس پرسه می‌زند، مشکوک است. اولین گزارش‌های ابتلا، از یک کشتی کروز هلندی مخابره شده است. اولین قربانی، مرد بزرگسالی بود که ۶ آوریل دچار علائم شد و ۵ روز بعد جان خود را از دست داد. مورد بعدی یک زن بود که ۲۴ آوریل با علائم مشابه از کشتی پیاده شد و یک روز بعد در یکی از درمانگاه‌های ژوهانسبورگ درگذشت. در این فاصله نمونه‌هایی توسط سازمان بهداشت جهانی آنالیز شد و وجود سویه آندیس از هانتاویروس در بدن افراد فوت‌شده تأیید شد. در این زمان هنوز کشتی روی آب بود، اما در کمال تعجب هیچ اقدامی صورت نگرفت. دست آخر هم کشتی در مقصد پهلو گرفت و مسافران پیاده شدند. بدون هیچ قرنطینه و حتی نمونه‌گیری، مسافران به امان خدا رها شدند و حالا که گندِ قضیه بالا آمده، به صرافت افتاده‌اند که مسافران را رهگیری و پایش کنند.

چند سال پیش در مورد ابولا هم همین اتفاق افتاد. به قول بیل بور، کم‌دین معروف، انگار هر کس علائم ابولا را در خود حس می‌کرد، سریعاً بلیط می‌گرفت و با سفرش به اقاصا نقاط جهان، همه را از فیوضات این بیماری منحوس مستفیض می‌کرد. البته که این جور پاندمی‌ها آورده‌های مالی خیلی خوبی برای شرکت‌های دارویی دارد. فایزر و آسترازنکا و... کم از قَبَل کرونا پول گیرشان نیامده است. بماند که پشت این پاندمی‌ها و قرنطینه‌ها اهداف سیاسی کلانی خوابیده است؛ حال باید منتظر بود و دید که آیین قدرت در این وانفسا چه خوابی برای ما دیده است.



داستان یک تقابل

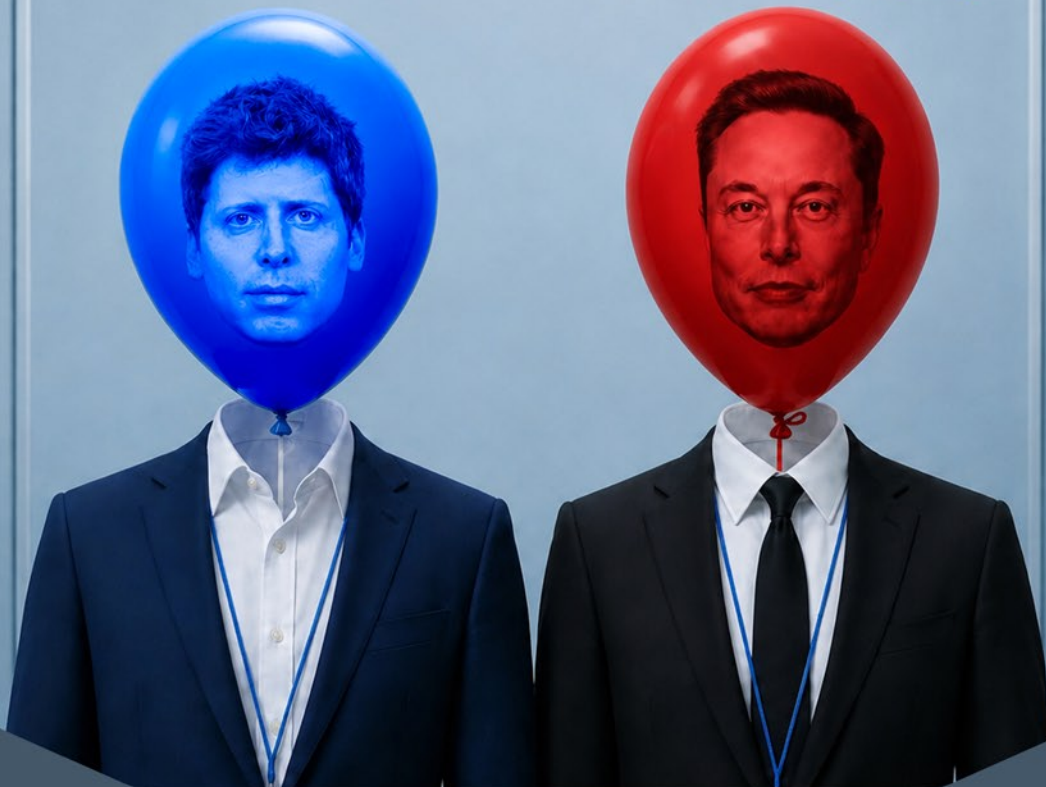
چند سال پیش که هوش مصنوعی به نوعی وارد متن زندگی همه مردم شد، کمتر کسی می توانست وضع امروز را پیش بینی کند. هوش مصنوعی تبدیل به جزئی جدانشدنی از زندگی ما انسان ها شده و هر کسی به نوبه خود به این چت بات ها وابسته است.

زنان خانه دار برای سؤالات دمدستی، دانش آموزان برای انجام تکالیف، هنرمندان برای بهتر کردن آثارشان و همه و همه، به نوعی با این مسئله درگیرند. اما در شروع ماجرا، برای شرکت های پیشرو مثل OpenAI انگیزه های مادی وزن زیادی نداشت و بیشتر به چشم یک پروژه علمی عام المنفعه به قضیه نگاه می کردند؛ اما وقتی هوش مصنوعی فراگیر شد و سروکله پول های هنگفت پیدا شد، وضع تغییر کرد.

جدیدترین اتفاق این حوزه، از سرگیری دعوی حقوقی دنباله دار بین سم آلتمن (مدیرعامل OpenAI) و ایلان ماسک معروف است. آلتمن مدعی شده که ماسک بر سر تعهدات مالی خود نمانده؛ ایلان ماسک هم استدلال می کند که OpenAI مطابق قرارداد نباید به دنبال سودمحوری و انگیزه های صرفاً مالی می رفته است. یعنی هر دو، طرف مقابل را متهم به نقض قرارداد فی مابین می کنند.

ماسک درخواست غرامت ۱۵۰ میلیارد دلاری کرده و به آلتمن انگ «دزدی از یک خیریه» را زده است. آلتمن هم در دفاعیاتش گفته که ماسک در ابتدا با مدل سودمحور موافق بوده و تمام این کولی بازی ها به دلیل رقابت هایی است که با xAI شکل گرفته است.

تاکنون چند دادگاه برگزار شده، شهادت شهود استماع گردیده و کلی هم حواشی عجیب و غریب شکل گرفته اما سم آلتمن و OpenAI این دادگاه را برنده شدند؛ استدلال هیئت منصفه این بوده که شکایت ماسک خیلی دیر هنگام مطرح شده. شاید در سالیان بعد، این دادگاه را اتفاقی بدانند که مسیر سیلیکون ولی را به سمتی دیگر هدایت کرد.



جہاز
کے سامنے



UFC

BULL vs. BEAR

11/2
HEIGHT

MAIN EVENT - LUNAR SHOWDOWN

ویرانگرترین



رومخ‌ترین



در دسرساز
ترین



بعث برانگیز
ترین



تا همین چند سال پیش

اگر کسی از UFO حرفی می‌زد، مورد

تمسخر دیگران قرار می‌گرفت. موفان که

مشاهدات مردم آمریکا را به‌صورت مدون جمع‌آوری

می‌کند، بارها از دولت آمریکا درخواست پیگیری

کرده، اما دولت آمریکا در تمام این سال‌ها

مدارک موفان را غیرمستند دانسته و به‌کلی

وجود اشیای پرنده ناشناس را انکار کرده

است. اما حالا اسنادی از پنتاگون منتشر

شده که نشان می‌دهد ارتش و دولت

فدرال آمریکا سال‌هاست که با این

وقایع درگیرند.

حتی چندین سند به مشاهداتی در

حوزه خلیج فارس و تنگه هرمز هم

اشاره دارد.

آزادسازی این اسناد، UFOها را به بحث

برانگیزترین موضوع ماه اخیر تبدیل کرده

است.

بار دیگر ما رکورددار شدیم

و هم‌اکنون در صدر

کشورهایی هستیم که برای مدتی طولانی، دسترسی

به اینترنت بین‌الملل نداشته‌اند. در شروع قطعی

ها، مسئولان اقتصادی تأکید کردند که آسیب و

زیانی که این اتفاق به اقتصاد مملکت می‌زند،

بسیار بیشتر از جنگ است؛ اما هنوز پس از

گذشت بیش از ۸۰ روز (تا زمان نگارش این

نوشته)، خبری از اینترنت بین‌الملل نیست.

از طرفی کسب‌وکارهای خردی وجود دارند

که بر بستر پیام‌رسان‌های بین‌المللی شکل

گرفته‌اند و الان به‌کلی نابودند. جمیع این

دلایل و اتفاقات، قطعی نت را به‌قول

معروف، رومخ‌ترین اتفاق ماه اخیر کرده

است.



ما آن قدر سرد و گرم شده ایم که به بی حسی رسیده ایم، ولی واقعاً منطقی نیست؛ این جهش عجیب و غریب در چند ماه اصلاً منطقی نیست. جان اقتصاد مملکت ما هم که بند است به این اسکناس های سبز و از سیب زمینی و باروبنشن گرفته تا خودرو و ملک و قس علی هذا، با صعود دلار صعود می کنند؛ اما وقتی قیمت دلار پایین می آید، متأسفانه پایین نمی آیند. خلاصه که سونامی افزایش قیمت هایی که دلار به راه انداخته، ویرانگرترین اتفاق این ماه بوده است.



به قول احمدشاه، این مایع عفن بدبو، حسابی دردسرساز شده است. شاید انگیزه های شروع جنگ اخیر را نتوان به کلی مسئله انرژی دانست، اما حالا نفت شده نقطه پرگار این جنگ و آشوب. آمریکا ایران را محاصره کرده و می گوید: «نمی گذارم ایران یک قطره نفت هم بفروشد»؛ ایران هم تنگه هرمز را بسته و می گوید: «یا من هم بازی، یا بازی خراب!»

حتی بندر فجیره که خارج از محدوده ی تنگه هرمز است هم از الطاف موشک های ایران بی بهره نمانده و تأسیسات نفتی کل کشورهای منطقه هر کدام به نوعی آسیب دیده اند. بتنیز در دنیا قیمتش چند برابر شده و تیلوی آبی را بحران نفت و انرژی فرا گرفته است. هر منبع خبری را هم که باز کنید، بوی نفت از آن استشمام می شود و خلاصه این مایع عفن بدبو حسابی دردسرساز شده است.



مؤخره

«جنگ، قحطی، ویروس؛ معلوم است ما انسان‌ها چه کار می‌کنیم؟ معلوم است چه بلایی داریم سر این کره‌ی آبی می‌آوریم؟ بلاهایی که هر روز سر خودمان می‌آوریم هم که بماند. واقعاً ما انسان‌ها، با سنجاق‌سینه‌ی «اشرف مخلوقات»، موجودات مفیدی هستیم؟ برای زمین، برای جهان یا اصلاً برای خودمان؟ واقعاً مفیدیم؟ تا به حال فکر کرده‌اید که چه چیزی وجه تمایز ما با باقی پستانداران است؟ روی دو پا راه رفتن؟ شامپانزه هم روی دو پا راه می‌رود. صحبت کردن؟ مرغ مقلد هم حرف می‌زند؛ از آن گذشته، سیستم صحبت کردن دلفین‌ها بسیار کاربردی‌تر و جالب‌تر است. چیزی که ما را انسان می‌کند، قدرت خلق کردن است؛ یادگاری که از خالق با خود داریم. اما خیلی از ما در طول زندگی، چیزی تولید نمی‌کنیم به‌جز کربن دی‌اکسید، زباله و مقدار زیادی آسیب و دردسر. در حالی که باقی موجودات این جهان، همچون چرخ‌دنده‌هایی ظریف، هر یک مسئولیت خود را به‌خوبی انجام می‌دهند؛ همچون تکه‌های یک پازل بزرگ؛ اما ما انسان‌ها انگار فراموش کرده‌ایم که باید هدفی داشته باشیم و چیزی فراتر از یک مصرف‌کننده باشیم.»



1

FILM BY
DATRA

1

SERIES
2013
D
WoeSonne
Director

N.23

BEAR OF WALL STREET

DATRA PRODUCTION PICTURES PRESENTS IN ASSOCIATION WITH DATRA FILMS "BEAR OF WALL STREET"
 CAST: BULL BEFFORT • BEAR JORDAN • DONNIE AZOFF • NAOMI LAPAGLIA • CHANTAL HOFMAN
 MUSIC BY HANS ZIMMER • EDITED BY THE DATRA EDITOR • PRODUCTION DESIGN BY DATRA DESIGN
 DIRECTOR OF PHOTOGRAPHY RODRIGO PRIETTAE • AMC • EXECUTIVE PRODUCER DATRA EXEC
 PIDOGGO OF PERPESUTED BERTCO AAC • AMC • EXECUTIVE PRODUCER DATRA KEEC
 PRODUCED BY DATRA PRODUCER • WRITTEN BY DATRA WRITER
 DIRECTED BY DATRA

90002438

ahrommag.ir

info@datramag.ir

 EMJAG
PRODUCTIONS

 RED GRANITE
PICTURES

1

1

